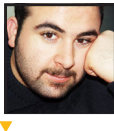


تیرا پیرا

مصاحبه اختصاصی با دست‌های پشت پرده واردات برنج



محمد مساعد

در تحریریه به مشغول پاک کردن برنج برای مهمانی شام

سر دبیر بودم که تلفن زنگ خورد. شنیده گرفتم،وبه پاک

کردن برنج ادامه‌دادم. تاغروب چیزی نمانده بودو اگر کارم زود تمام نمی‌شد، اخراج می‌شدم و یحتمل باید می‌رفتم

ستون تماس‌های مردمی یکی از روزنامه‌ها را می‌نوشتم. تلفن پشت سر هم زنگ می‌خورد تااین‌که بالاخره تسلیم

شدم و گوشی را برداشتم.الو؟

صدای متین ومودبی از پشت خط گفت:تحریریه فرهیختگان؟

گفتم:بفرمایید،ام‌تون؟

صدای پشت خط جواب داد: زنگ زدم برای مصاحبه اختصاصی.

گفتم: فعلاً که سرمان خیلی شلوغ است و اصلاً وقتش را نداریم. نمی‌شود بعداً

زنگ‌بزنید؟

صدای پشت خط‌بالحن عجیبی گفت: مطمئنید که پشیمان نمی‌شوید؟

گفتم: چرا باید پشیمان بشوم؟

صدای پشت خط جواب داد: به خاطر این‌که من هیچ‌وقت مصاحبه نکردم‌ام با رسانه‌ها. همیشه پشت پرده بودم.

هیجان زده پرسیدم: آقای جورج سوروس؟

صدای پشت خط جواب داد:نه! خفن‌تر!

دوباره پرسیدم:ایمن‌الظواهری؟

صدای پشت خط جواب داد: نه! خفن‌تر از این‌ها

بغض کردم و گفتم: چیزی به ذهنم نمی‌رسد. کی هستید شما؟

صدای پشت خط گفت: من دست‌های پشت پرده برنج هستم.

گفتم: دست پشت پرده برنج؟!

دست پشت پرده گفت: بله، بله، برنج

گفتم: یعنی چه کار می‌کنید؟

دست پشت پرده گفت: خیلی کار‌ها. مثلاً همین برنج روبرویت را نگاه کن. چه برنجی‌است؟

گفتم: برنج دم‌سیاه. شما برنج روبه‌روی من را چطور می‌بینی؟!

دست پشت پرده گفت: من هم خوب می‌بینم، هم خوب بو می‌کنم. تازه برنجت هم یک مقدار بیش دم‌سپیاه است، بقیه‌اش برنج آمیتیاچانی است که خودم وارد کرده‌ام.

گفتم: یعنی برنج آمیتیاچان قاطی برنج ما کرده‌اید؟

دست پشت پرده گفت: بله، نمی‌دانی چه سود خوبی دارد. تازه این فقط یکی از کارهایی‌است که می‌کنم.

گفتم: یعنی هیچ‌کس نمی‌فهمداین کار را می‌کنید؟

دست پشت پرده گفت: تو که بچه کشاورزی تشخیص نمی‌دهی، بعد انتظار داری بقیه بفهمند؟ تازه برنج آمیتیاچان هم بلندتر است، هم بهتر دم می‌آید وهم این‌که سرطان‌زاست و باعث می‌شود زودتر از این زندگی نکتبت خلاص شوی.

گفتم: زودتر؟ سرطان؟ یعنی شما به فکر ماهستی؟

دست پشت پرده گفت: البته‌که به فکر شما هستم. اصلاً من فقط به شما فکر می‌کنم. همین حالا هم مشغول خدمت‌بعدی هستم.

پرسیدم: چه خدمتی؟

دست پشت پرده گفت: همین خدمت هر ساله که موقع برداشت برنج شمال، از خراج برنج واد می‌کنیم.

گفتم: این خدمت‌است؟ کشاورزها هر سال بیچاره‌تر می‌شوند یا این کار شما.

دست پشت پرده گفت:نه! اتفاقاً خیلی هم خوب‌است برایشان. ماصبر می‌کنیم موقعی‌که برنجشان آماده‌شد برنج وارد می‌کنیم و بازار پر می‌شود از برنج‌های وارداتی. بعد کشاورز نمی‌تواند برنجش را بفیعت خوبی بفروشد و ضرر می‌کند.

وقتی هم‌که ضرر می‌کند زندگی‌اش نکتبت می‌شود. وقتی‌که زندگی‌اش نکتبت شد می‌آید برنج آمیتیاچان مارا می‌خردومی‌خورد وهمان‌طور که گفتم زودتر خلاص می‌شود.

گفتم: خب! آن کشاورز بیچاره کل‌سال زحمت می‌کشد، زیر آفتاب و باران ساعت‌ها کار می‌کند تا برنج برسد. بعد شما می‌زنید برنجش را با خاک یکسان می‌کنید. شما وجدان‌ندارید؟

دست پشت پرده گفت: وجدان؟ چه اسم خوبی، اتفاقاً یک مدل جدید برنج می‌خواهیم وارد کنیم که می‌زند جفت‌کلیه‌های طرف‌را پودر می‌کند. اسمش را هنوز انتخاب نکرده بودیم. همین وجدان اسم خوبی‌است.

گفتم: این همه چیز هست برای وارد کردن‌که خودمان تولید نمی‌کنیم. شما چرا گیر داده‌اید به برنج؟

دست پشت پرده گفت: آخر نمی‌دانی چه سود خوبی دارد. ما هم وضعمان خوب نیست. راننده و یابغان و خدمتکارانمان همه گشهنده‌اند. تازه کشاورزها هم‌که صدایشان در نمی‌آید.

گفتم: بمیرم برایشان...

دست پشت پرده گفت: خودم که گفتمم برو بهیر.

گوشی را گذاشتم و مشتتی از برنج آمیتیاچان – دم‌سپیاه برداشتم و خام‌خام خوردم.

خبر

احیای انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه آزاد رشت

دکتر علیرضا امیر تیموری رییس دانشگاه آزاد اسلامی واحد رشت، به سوال خبرنگار «فرهیختگان گیلان» پیرامون وضعیت فعالیت‌های صنفی، فرهنگی و دانشجویی در دانشگاه آزاد رشت پاسخ داد. ایشان با اشاره به دیدگاه‌های مدیران سازمان دانشگاه آزاد به مسایل فرهنگی ازجمله حجاب و عفاف و همچنین تشریح برنامه‌ها و دیدگاه‌های مسوولین فرهنگی دانشگاه، در چگونگی کنترل مسایل فرهنگی و با انتقاد از گلاجه‌ها و بهانه‌تراشی‌های عده‌ای غیردانشگاهی، واگذاری صرف مسوولیت کنترل حجاب و عفاف دانشجویان به نیروهای حراستی و انتظامی دانشگاه را دلیل اصلی عدم توفیق در حل مشکلات فعلی دانست. دبیر هیات امنای دانشگاه آزاد اسلامی استان گیلان ضمن اعلام تلاش جدی برای احیا و رونق فعالیت‌های اجتماعی و فرهنگی در دانشگاه آزاد اسلامی واحد رشت، بیان داشت که از دانشجویان و کارکنان دانشگاه خواسته است تا تمام تلاش خود را جهت هموار شدن راه فعالیت‌های اجتماعی و فرهنگی در دانشگاه انجام دهند. وی همچنین با اشاره به وضعیت انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه آزاد رشت که در چند سال گذشته غیرفعال بوده است، اعلام کرد که در کنار تاکید و دعوت از دیگر تشکلات‌های دانشجویی بر تقویت فعالیت‌های خود، از اعضای این انجمن خواسته است تا با برگزاری انتخابات و طی مسیر قانونی، فعالیت خود را از سر بگیرند تا دانشگاه آزاد رشت بیش از گذشته شاهد پویایی و افزایش امید در میان دانشجویان باشد.

دکتر امیر تیموری با توجه به بخشنامه اخیر سازمان مرکزی دانشگاه، در خصوص ارائه فرصت ادامه تحصیل به دانشجویان بازمانده از تحصیل در دانشگاه آزاد اسلامی اذعان داشت: برخلاف رویه گذشته، از این پس دانشجویان به هر دلیل که از تحصیل بازمانده باشند، در صورت نداشتن منع قانونی، می‌توانند بدون پرداخت شهریه سه سنواتی در مدتی که از تحصیل بازمانده‌ند، به ادامه تحصیل بپردازند.

گفتنی است در نشست خبری ریاست دانشگاه آزاد اسلامی واحد رشت با اصحاب رسانه که توسط روابط عمومی دانشگاه آزاد اسلامی واحد رشت و به مناسبت روز خبرنگار، روز سه‌شنبه ۱۸ مردادماه برگزار شد، از خبرنگاران فعال در حوزه دانشگاه آزاد اسلامی تقدیر شد.

همچنین در نشست مشابه که روز ۲۸ مرداد در دانشکده سما واحد رشت برگزار شد، دکتر رحمت علی صابری رییس شورای سیاست‌گذاری سما استان گیلان، از تاسیس یک مجتمع آموزشی با استانداردهای بین‌المللی و همچنین مدارس دوزبانه با استاندارد IB و پوشش دهنده فعالیت‌های سلامت، پرورشی، هنری، آموزشی و ورزشی توسط سازمان سما در رشت خبر داد.

فره‌یختگان

دلواپسی



نگار اصغری

کافی‌است اواخر تابستان و حوالی فصل برداشت برنج، فقط چند کیلومتر از رشت -مرکز استان -به چهار جهت جغرافیایی حرکت کنید تا در دو طرف جاده‌ها، تپه‌هایی از

«کاه و کلوش» ایجاد شده توسط کشاورزان را در شالیزارها ببینید که با آتشی شعله‌ور و انبوهی از دود تیره و سبز به فلک کشیده، شبانه و آرام می‌سوزند. اصلاً چرا راه دور برویم، بعضی وقت‌ها که یادموقع دست‌به‌کار می‌شود! در بعضی محله‌ها همین شهر رشت هم گرفتگی هوا و خفگی ناشی از دود مغلظ را احساس می‌کنید. شاید برای شما هم اتفاق افتاده باشد که مهمانی از استانی دیگر داشته باشید و با تعجب از شما بپرسد که چرا اسقه‌های برنج را آتش می‌زنند و شما جوابی نداشتե باشید؟! می‌توان با جستجو در اینترنت به جواب رسید! «سوزاندن کاه و

یادداشت

چند سال پیش که ویلاگم را تازه راه‌اندازی کرده بودم، در قسمت معرفی‌اش نوشتم: «میدوارم بتوانم روزنامه‌نگار بمیرم». آن روزها در سر شوری داشتم

عجیب، شیفته کاغذ و قلم و روزنامه بودم، یک شیفتگی وصف‌ناشدنی. با سر دویده بودم و آدمم که بگویم من هم می‌توانم -آیا توانستم؟- آن جمله را آن روزها نوشتم اما هنوز هم همان‌جا مانده‌ام، همیشه آنجا خواهد ماند، -گرچه بیش از دو سال است شاید که چیزی در ویلاگم به‌روز نشده است- اما آیا هنوز هم می‌خواهم که روزنامه‌نگار بمیرم؟ آن جمله مربوط می‌شد به روزهایی که دل پر شوق و سر پر شوری داشتم و تازه از راه رسیده بودم -هنوز هم البته زمان زیادی نگذشته است- اما امروز که چند سالی این کار را به تقرب انجام داده‌ام و می‌توانم بگویم تبدیل به حرفه‌ام شده است -گرچه هنوز حرفه‌ای نشده باشم-، باز هم فکر می‌کنم، نه، «بقین دارم» که می‌خواه‌م روزنامه‌نگار بمیرم، و با به قول رفیقی عزیزتر از جان، روزنامه‌نگار

یادداشت دوم

چند وقت پیش تر نیست که پارک مفاخر افتتاح شده است اما همان چند

بیلیورد نصب شده در میدان‌های شهر کافی بود که عده زیادی از شهروندان را به این پارک بکشاند. اتفاقی مبارک برای اهالی شهری که یکی از بزرگ‌ترین معضلات زندگی روزمره‌شان، نداشتن اماکن تفریحی است.

طبقه متوسط در کشورهای توسعه‌یافته و در حال توسعه از جایگاه اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی بالایی برخوردار است و لذا دولت‌ها سعی بر آن دارند که وسایل تفریح و آرامش خیال این طبقه را فراهم کنند. طبقه متوسط به لحاظ وضعیت مالی، توان انتخاب تفریحات لوکس طبقات بالا جامعه را ندارد. از این‌رو پارک‌ها و فضاهای سبزی، اماکن مورد استقبال شهروندانی هستند که می‌خواهند چندساعتی را در کنار خانواده‌هایشان با ارزان‌ترین قیمت ممکن سپری کنند. اما حتی می‌توان کارکرد سنتی پارک‌ها را مدرن‌تر نیز کرد؛ یعنی پارک‌ها را به اماکنی تبدیل کرد که فقط جایی برای نشستن و خوردن غذاهای خانگی و بازی‌های محدود نباشد. برگزاری همایش و جشنواره‌های هنری، مانند نمایشگاه کتاب، تئاتر خیابانی، نمایشگاه عکس و نقاشی و حتی فستیوال‌های موسیقی، می‌تواند طیف فرهنگی طبقه متوسط را با پارک‌ها آشتی دهد و ساعات شهروندان دیگر را به نحو بهتر، مطلوب‌تر و نوام با امر آموزشی و فرهنگی پر کند. مطمئناً دسترسی آسان و ارزان شهروندان به جشنواره‌های فرهنگی-هنری می‌تواند بخش قابل توجهی از اوقات فراغت و برنامه‌های تفریحی آنها را تأمین کند.

مدرنیتة قواعد زندگی کردن در کنار همدیگر را تغییر داده است و اهالی کشورهای توسعه‌یافته برای رفع نیازهای زندگی روزمره‌شان یاد گرفته‌اند که چگونه با همدیگر همکاری کنند و در این یادگیری پارک‌ها نقش قابل توجهی ایفا کرده‌اند. اصولاً پارک‌ها، محصول دنیای مدرن و

دوره جدید

دوشنبه ۳ شهریور ۱۳۹۳

۲۸ شوال ۱۴۳۵

۲۵ آگوست ۲۰۱۴

شماره ۱۴۵۷

صاحب امتیاز: دانشگاه آزاد اسلامی

مدیرمسئول: احسان مازندرانی

سرپرست استان گیلان: فرشاد نوروزپور

زیر نظر شورای دبیران

نشانی: رشت- سیزه میدان- مجمع تجاری سبز

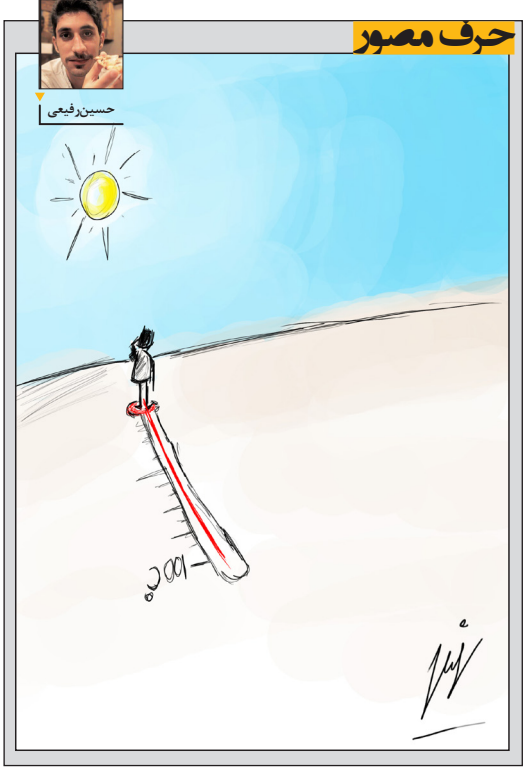
طبقه دوم- واحد ۲

تحریریه: ۰۱۳۱-۳۳۵-۰۱۳۱ سازمان اهی، ها: ۰۲۳۶۶۹-۰۱۳۱-۰۹۲۷۱۹۹۱۹۱

روابط عمومی: ۰۹۲۷۱۹۹۱۹۱

Info@Farheekhtegan-Gilan.ir

صفحه آرآ: سعیده موسوی	
لینوگرافی: پورداش تصویر چاپ: نگین	
توزیع: بهارسان بیروز	
(ویژه نامه فرهیختگان استان گیلان دوستانه‌ها منتشر می‌شود)	



چند تکه به بهانه «روز خبرنگار»

ما روزنامه‌نگاریم

خودش گویای همه‌چیز است، حالا و اکنون، با هجوم هرکسی و ناکسی به سمت این حرفه، در زمانه‌ای که هر «آگهی بگیر» و «کولاًنویسی» اسم خودش را روزنامه‌نگار و روزنامه‌نویس می‌گذارد و از این راه برای خودش برند درست می‌کند و نان می‌خورد، به راستی، «روزنامه‌نگار شدن چه آسان، روزنامه‌نگار مردن چه دشوار است».

گفتنی‌ها کم نیست، ذکر مصیبت در راستای **۵** حرفه عجیبی به نام روزنامه‌نگاری می‌تواند صفحه‌ها ادامه داشته باشد. اما، این‌جا دیگر جایش نیست، باشد و بماند برای وقتی دیگر، بله، «شاید وقتی دیگر». اما یک‌چیز را همیشه و همه‌جا یادمان باشد و یادماند، یادمان روی‌شانه‌های چه کسانی ایستاده‌ایم، یادمان باشد چه کسانی برای به سامان رسیدن و تربیت اهل تخصص در حرفه روزنامه‌نگاری در این خاک زحمت‌کشیده‌اند و به نان بخور و نمیر شرافت راضی بوده‌اند. نیازی به تکرار اسامی‌شان نیست، بر اهالی فن اسامی این اساتید پوشیده نیست. پس ما می‌مانیم، دفتر نشریات خانه‌های ماست. اما کاشکی در خانه بزرگمان را هم همین زودی‌ها به رویمان باز کنند.

شوی برای شهرتشان. اگر نتوانی، اگر آن‌قدر کارت خوب نباشد که خودت را تثبیت کنی، اگر محکم نباشی و سماجت به خرج ندهی هیچ جا راهت نمی‌دهند، به بازی‌ات نمی‌گیرند؛ اگر نتوانی سبکی برای قلم خودت بسازی، اگر ادبیات مخصوص به خودت را نداشته باشی، حتی اگر زمان کوتاه یک هفته‌ای را هم نویسی، فراموش می‌شوی، بی‌رحمی کار روزنامه‌نگاری این است، خیلی راحت فراموش می‌شوی، اگر آتی نشوی که باید، هم‌ماش حول و محور همین اما و اگره‌است که خیلی کم مهم‌انند، باید بتوانی خودت را تثبیت کنی، طوری که در نبود یک هفته‌ای‌ات هم جای خالی‌ات حس شود، وگرنه از یاد می‌روی، اگر چنین آرمانی ننداری که روزنامه‌نگار بزرگی شوی باید پیشاپیش خودت را از یاد رفته و فراموش شده بدانی.

۳ «ماندن» همیشه سخت‌تر از «شدن» است، روزنامه‌نگار شدن، به ویژه در این زمانه، آسان است، آسان شده است، اما روزنامه‌نگار ماندن نه، به همین صراحت می‌گویم نه. در همین دهه اخیر کم نبوده‌اند کسانی که حالا سراغی و ردی ازشان نیست، کسی هم نمی‌گیرد. کار روزنامه‌نگاری بی‌رحم است، همه می‌خواهند از تسو نزدبانی درست کنند برای معروفیت خودشان، همه می‌خواهند تو پلی

نکاتی با مقامات شهری رشت درباره پارک مفاخر

مدرن کردن کارکرد پارک‌ها



کند. همچنین برگزاری جشنواره‌هایی مانند جشنواره غذا، لباس، صنایع‌دستی و مسابقات ورزشی و بازی‌های مختص به بزرگسالان، هم می‌تواند برنامه جذابی برای اوقات فراغت بزرگسالان باشد و هم آنها را دوباره کنار هم بکشد. جمع و فاصله عاطفی میان انسان‌ها را هم دیگر، همچنین اعتماد در حال از بین رفتن.

از افزایش دهد.

۴ پارک‌ها نمود عینی محیط‌زیست شهرها هستند و بهترین الگو برای آموزش محیط زیستی تک تک اهالی شهر از کودک تا بزرگسال در خرتان سر به فلک کشیده و طبیعت سبز محصور شده در دود ماشین‌ها و کارخانه‌ها، در کنار برگزاری همایش‌های آموزشی در پارک‌ها می‌توانند بهترین و موثرترین راه فرهنگ‌سازی حفظ محیط‌زیست در شهرها باشند. در کشورها توسعه‌یافته نظیر انگلستان، پارک‌ها کاربرد حیات‌وحش شهری را نیز دارند، می‌توان برپرض مثال در پارک بزرگ لندن پارک‌ها را دید که در کنار دریاچه مصنوعی از دست شهروندان غذا می‌خورند یا دسته‌های طوطی

شعر هفته

من جز مدارا چه کنم

با پاره‌ی جان و تنم؟

هفتاد سال این گله‌ جا

ماندم که از کف نرودم

یک متر و هفتاد صدُم

گورم به خاک وطنم

سیمین بهبهانی

نگاه

خبری از نگار ما نیست

راستش زیاد

رویم نمی‌شود

که به مناسبت

روز خبرنگار (یا

روزنامه‌نگاری

چیزی بنویسم.

مایی که در حوزه ادبیات فعالیت

و بیکاری روزنامه‌نگار شده‌ایم.

تخصص و حرفه‌مان نیست. درس روزنامه‌نگاری نخوانده‌ایم.

اما خوب، آن قدر هم بضاعت

مادی نداریم که یک سال بنشینیم

تسوی خانه و رمان بنویسیم و خیالمان بابت دخل و خرج شکم

راحت باشد.

این است که همه‌مان هوار شده‌ایم روی سر مطبوعات و به‌جای این‌که به کار خودمان برسیم، توی کار دیگران

موش می‌دوانیم تا آنها هم به کارشان نرسند، یا اگر می‌رسند یک‌جو‌هایی

حالشان گرفته شود.

روزنامه‌نگاری برای ما بیشتر

محلی است برای پزنت خردمان و

لینک زدن با رفقای دور و نزدیک

و زدن مشت‌های محکم توی دهان

دشمنان و رقبای ادبی‌مان.

پس روزنامه‌نگاری در حوزه ادبیات احتمالاً به آدم قدرت می‌دهد

که خودش و هم‌فکرانش را پروپاگاند

کند و حیثیت کوبد کند.

البته این روند معمول کار است و حتما استثنا هم دارد و هستند کسانی که وجدان فرهنگی بیداری دارند و طوری کار می‌کنند که دعای خوانندگان ذخیره‌ای شود برای آخرتشان.

من اما این حرفه اجباری را دوست دارم. روزنامه‌نگاری باعث می‌شود خیال کنم که زنده‌ام و مختصر تأثیری دارم بر مختصر خوانندگانی که کارم را می‌خوانند.

این‌که تأثیرش مثبت یا منفی باشد مهم نیست، مهم این است که تأثیرش را به عینه ببینی و به فکر وادار و واداشته شوی. پس، از کاری که انتخاب کرده‌ام قطعاً پشیمان

نیستم. اما نمی‌توانم به‌طور قطعی بگویم که اگر دوباره به دنیا بیایم همین

حرفه را انتخاب می‌کنم.

در عوض به‌طور قطعی می‌توان

بگویم که اگر دوباره به دنیا بیایم،

اول یک بابای پولدار برای خودم

انتخاب می‌کنم و بعد تمام عمرم را

وقف ادبیات خواهم کرد.

این‌طوری نه سیخ می‌سوزد و نه کباب و طبعاً از وضعیت فعلی

که هم سیخ می‌سوزد و هم کباب بهتر است. روزنامه‌نگاری برای من

هیچ نداشتة جز ضرر. بعد از قریب به یک دهه کار رویم نمی‌شود بگویم

چه ستمی دارم و چه حقوقی.

به‌سندرت برایم پیش آمده که کاری را تحویل دهم و قدری ببینم،

ولو در حد یک تشکر خشک و خالی.

همیشه دنبال حق و حقوقم دویده‌ام

و عاقبت به آن‌چه لایقش بودم،

نرسیده‌ام.

گاهی فکر می‌کنم که کارم از کار فانوس‌بان کتاب «شازده کوچولو»

هم مضحک‌تر و بی‌فایده‌تر است.

اما به این کار معتادم. پیش‌خودم

فکر می‌کنم که سعی کرده‌ام باشرف

باشم در این حرفه. اما اصلاً نمی‌دانم

تا چه میزان موفق بوده‌ام. هنوز اما انبوهی از آرزوهای برآورده نشده

حرفه‌ای دارم.

نمی‌دانم آن‌قدر در این‌کار می‌مانم که به آرزوهایم برسم یا اگر

روزی دستم به هنم برسد رهایش

می‌کنم و می‌روم کنج آسایش و

بی‌خیال آرزوهای می‌شوم.

اما از طرفی هم مدیون این حرفه

هستم، چون توی سر دم و مجبورم

کرد یاد بگیرم.

مجبورم کرد بخوانم. مجبورم کرد اعتماد به نفس داشته باشم. مجبورم

کرم از محم قنم کنم و از همه مهم‌تر

وادارم کرد بیشتر از یک مخاطب

معمولی ادبیات، آدم‌های شاذل در

ببینم. ممنونم ای خبرنگاری عزیز!

نگارت که به ما نرسید، باشد که

خبرت برسد... آمین!